

ص ۳۱۷، حاشیه ۲، شیخ صدرالدین عبداللطیف بن کھف الدین اسمعیل بن عمر القصری، در کتاب تجارب السلف طبع آقای عباس اقبال ص ۱۶۵ مؤلف نام کسی را برده است که بظن بسیار قوی تقریباً بنحو قطع و یقین باید همین شخص مذکور در شد الازار باشد که گوید بکی از اساتید معین الدین احمد بن ابی النخبر (صاحب شیراز نامه) بوده است و عین عبارت تجارب السلف اینست: «و مخدوم مولانا المعظم سلطان المحققین صدرالحق والملة والدین شیخ السوری علم الهدی عبداللطیف القصری مد الله ظلاله علی الاسلام والمسلمین در بعضی روایات چنین یافت که دعبل بن علی الخزاعی قصد عبدالله بن طاهر والی خراسان کرد...» الی آخر الحکایة، و اگر این حدس ما صحیح باشد معلوم میشود که این صدرالدین عبداللطیف قصری بنحو قدر متیقن تا حدود سنه ۷۲۴ که سال تألیف تجارب السلف است در حیات بوده است.

ص ۳۲۴ - س ۵ باخر مانده، از حواشی کلمات « نسخه خطی جدید الایتیاع کتابخانه ملی طهران » باید حذف شود چه آن معامله با کتابخانه ملی سرنگرفت و آن نسخه خطی شیراز نامه مورخه سنه ۸۳۳ که سابقاً متعلق بمرحوم میرزا محمد حسین شعاع الملك شیرازی بود اکنون متعلق است بجناب آقای علی اصغر حکمت وزیر اسبق فرهنگ که فعلاً با کمال لطف وسعه صدر آنرا در اختیار کامل راقم این سطور گذارده اند.

ص ۳۲۴، در این صفحه در حواشی بعضی اغتشاشات روی داده است که باید حتماً بتفصیل ذیل تصحیح شود:

در سطر اول از حواشی قبل از کلمات « نام و نسب کامل » باید راده ۲ حواشی افزوده شود چه از اینجای بعد این حاشیه راجع بشاه شجاع الکرمانی است نه بشاه الکرمانی. در همین سطر اول از حواشی کلمات « صاحب ترجمه » باید بکلمات « این شخص » تصحیح شود.

سطر سوم و دوم مانده باخر صفحه از حواشی، این دو سطر باید بکلی حذف شود بارقم ۲ در ابتدای آنها.

ص ۳۴۵ حاشیه ۱، ملك اسلام جمال الدین ابراهیم طیبی و خاندان او،

چون ترجمه احوالی که مؤلف کتاب حاضر از ملک اسلام جمال الدین ابراهیم طیبی نموده فقط مشتمل بر فضایل و مناقب او و عبادت و عدالت او و سایر اعمال و صفات حسنه اوست و از امور تاریخی حیات او و اولاد او که قریب سی و پنج سال حاکم و صاحب اختیار مطلق کل مملکت فارس و بعضی قسمتهای عراق عرب بوده اند بکلی خالی و عاری است لهذا ما مناسب دانستیم که تکمیلًا للفائده بعضی معلومات تاریخی راجع بدو و بخاندان او را که از کتب مختلفه نواریخ التقاط نموده ایم ذیلاً بعنوان ضمیمه و تکمله شرح احوال او درج نمائیم:

نام و نسب و القاب کامل صاحب ترجمه ملک اسلام جمال الدین ابراهیم بن محمد طیبی مشهور بابن السوا هلی است، او و اولاد او چنانکه گفتیم قریب سی و پنج سال از سنه ششصد و نود و دو الی سنه هفتصد و بیست و پنج بتفاریق از جانب سلاطین مغول ایران کیخاتو و بایدو و غازان و اولجایتو و ابوسعید حکمران جمیع اصقاع فارس بوده اند برآ و بحرأ یعنی هم در خشکی و هم در جزائر خلیج فارس و گاه نیز عراق عرب و واسط و بصره نیز علاوه قلمرو حکومت ایشان میشده است، و طیبی بکسر طاء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و سپس باء موّحده و در آخر یاء نسبت منسوب است بطیب بر وزن سبب که شهرکی بوده است مابین واسط و خوزستان^۱ بمسافت

۱ - طیب واقع بوده بمسافت اندکی در جنوب شرقی (قلعه بیات) یا خرابه های شهر قدیم بیات که نام آن و موقعیت آن در نقشه بزرگ ایران از آقای سرتیب عبدالرزاق خان بغایری در نواحی جنوبی پشتکوه بکلی نزدیک سرحد ایران و عراق فعلی در شمال جبل حمرین مثبت است، در همان نقشه اندکی در جنوب قلعه مزبور قریب دوازده فرسخ در شمال عماره از نواحی عراق فعلی و قریب بیست و دو فرسخ بخط مستقیم در مغرب دزفول و قریب پنج یا شش فرسخ در شمال شرقی امام علی الشرقی «در خاک عراق رودخانه دیده میشود باسم رود تیب (= طیب) که شهرک طیب (یا تیب) در کنار آن رود یا بکلی در نزدیکیهای آن واقع بوده است در خاک عراق فعلی نه ظاهرآ در خاک ایران، و وصف رود تیب در کتاب «مرزهای ایران» تألیف آقای مهندس محمد علی نجبر ص ۷۸ و ۱۲۲ و نیز در جلد دوم از «جغرافیای مفصل ایران» تألیف آقای مسعود کیهان ص ۳۹ در هر دو مأخذ مزبور در فصل سرحدات غربی ایران شده است و خود شهرک طیب که اکنون وجود ندارد در نقشه دوم (= نقشه عراق) از کتاب «اراضی خلافت شرقیه» تألیف مرحوم استرنج مرسوم است و در ص ۶۴ از همان کتاب نیز وصف آن و موقعیت آن شده است و نیز در ص ۸۲ و ۲۴۱ و ۲۴۷ باز استطراداً ذکری از آن شده است، - و اما رود تیب از رودخانه های سرحدی ایران و عراق است [بقیه در ذیل صفحه بعد]

هجده فرسخ از هريك از آن دو موضع (معجم البلدان) - و سواملی منسوب است
 بسوامل جمع سوملة بفتح سين مهمله که بمعنی نوعی قنجان کوچک است و شاید یکی
 از اجداد صاحب ترجمه سازنده یا فروشنده این نوع قنجانهای کوچک بوده است .
 اولین کسی که از این خاندان شیوخ طیبی عرب یا مستعرب مشهور شد همین
 جمال الدین ابراهیم طیبی بوده است که در سنه ششصد و نود و دو از جانب کیخانو
 بحکومت فارس منتصب و بلقب **ملك اسلام** ملقب گردید (و صاف ص ۲۶۸) ، و از آن
 پس تا سال هفتصد و شش گاه بشغل حکومت مشغول و گاه مستعفی بود تا آنکه در شب
 یکشنبه بیست و یکم جمادی الاولی سنه هفتصد و شش در شیراز وفات یافت و در همانجا
 مدفون شد (و صاف ص ۵۰۷) . ملك اسلام از مشاهیر متمولین عصر خود بوده است
 و نام او و صیت ثروت هنگفت باور نکردنی او و املاک وسیع او و کشتیهای او که
 همواره مابین ایران و هند و چین در آمد و شد بوده اند در شرق و غرب مشهور و برالسنه
 و افواه جمهور مذکور بوده است ، حافظ ابرو گوید او را صد کشتی بزرگ بود که
 دائماً در دریاها در سفر بودند ، تفصیل احوال صاحب ترجمه مشروحاً در تضاعیف
 و صاف مذکور است و ترجمه مختصری نیز از او در دررالکامنه ج ۱ ص ۵۹-۶۰ مندرج
 است که بعین عبارت ذیلاً نقل میشود : « ابراهیم بن محمد بن سعدی الطیبی السفار
 الشهير بابن السواملي والسوامل اوعية من خزف كان جدّه من بلدة الطيب فانتقل الي
 واسط ثم تحوّل ابنه محمد الي بغداد زمن الناصر فتعلّم جمال الدین [ابراهیم] ثقب
 اللؤلؤ و جمع دراهم و دخل في تجارة الي الصين فتوغل و تمول ثم تقبل بلاداً بالعراق
 فكان يترفق بالرعيّة ويؤدى ما عليه و كان ينعلوي على دين و كرم و برّ و اعتقاد في اهل
 الخير حتى أنّه كان يحمل للعزّ الفاروئي في كلّ عام الف مثقال ثم ان التتار حطوا عليه
 في اخذ امواله الي ان تضعض حاله و مات سنة ستّ و سبعمائة و له ستّ و سبعون سنة » انتهى -
 و در شنرات الذهب ج ۶ ص ۱۳ در حوادث همان سال ۷۰۶ ترجمه مختصری از صاحب
 ترجمه مذکور است از قرار ذیل : « وفيها [اي في سنة ۷۰۶] مات رئيس التجار الصدر
 جمال الدين ابراهيم بن محمد السواملي - و السوامل كالطاسات - العراقي كان يثقب
 اللؤلؤ فصعد الفى درهم ثم اتّجر و سار الي الصين فتمول و عظم و ضمن العراق من القان

ورفق بالرعيّة و صار له اولاد مثل الملوك ثمّ صودر واخذ منه اموال فخمة ومات فجاءة بشيراز عن ستّ وسبعين سنة ، انتهى ، -

ملك اسلام را اولاد متعدد بوده است و ما اسامی هشت تن از پسران او را که از کتب مختلفه تواریخ التقاط کرده ایم ذیلاً ذکر می نمائیم : یکی از آنها **ملك فخرالدین احمد بن ابراهیم** است که در سنه ششصد و نود و هفت از جانب غازان بسفارت در دربار تیمور قآن بن چیم کیم بن قویلای قآن بن نولی بن چنگیز خان (۶۹۴ - ۷۰۶) در چین مأمور گردید و با انواع تحف و نفایس هدایای نمین که لایق چنان بارگاهی بود بدان صوب حرکت نمود و پس از طی مسافت و معاناة اخطار و مخافات بالأخره در نزدیکیهای خانبالغ (= پکن) باردوی تیمور قآن رسید ، تیمور قآن مقدم او را بغایت اعزاز تلقی نمود و بدست خود او را کاسه شراب داد که علامت نهایت اکرام و احترام بوده است در دربار مغول ، در مراجعت ازین سفر دور و دراز که قریب هفت سال طول کشید در نزدیکیهای معبر (یعنی قسمت جنوبی ساحل شرقی شبه جزیره هندوستان که اکنون بنام ساحل کروماندل معروف است) **ملك فخرالدین** را وفات در رسید در سنه هفتصد و چهار ، و او را در معبر در جنب مرقد عمّش برادر **ملك اسلام ملك اعظم مرزبان الهند تقی الدین عبدالرحمن بن محمد طیبی** که وزیر و مشیر و نایب پادشاه معبر بود و در دو سال قبل در سنه هفتصد و دو وفات یافته بود دفن نمودند (و صاف ۳۰۲ - ۳۰۳ ، ۵۰۵ - ۵۰۷) ، -

پسر دیگر **ملك اسلام ملك معظم سراج الدین بن ابراهیم** است که در معبر در نزد عمّش تقی الدین عبدالرحمن مزبور توطن اختیار نموده بود ، پس از وفات این اخیر پادشاه معبر قصد کرد که اموال و مخلفات تقی الدین را تصرف نماید ، سراج الدین مبلغ دو بیست هزار دینار زر پیدایش مزبور تقدیم نمود تا از آن عزم منصرف شد و مناصب عمّش را بر سراج الدین مقرر داشت ، در سنه هفتصد و پانزده که عسا کر سلطان علاءالدین خلجی معروف پادشاه دهلی ولایت معبر را تسخیر نمودند نسبت باهالی آنجا از قتل نفوس و نهب اموال چیزی فرو گذار نکردند از جمله جمیع اموال و املاک و ثروت گزاف **ملك سراج الدین** نیز در آن فتنه بیاد غارت رفت ، **ملك**

سراج الدین ازین تغابن بسم خود را هلاک نمود در حدود سنه هفتصد و پانزده، و بعد از فوت او پسرش **ملك نظام الدین بن ملك سراج الدین** بتزد سلطان علاء الدین خلجی مذکور رفته از سوء حال و نهب اموال خود بتزد اوشکایت برد، سلطان بواسطه روابط دوستی که از قدیم الاّیام با جدش ملك اسلام جمال الدین داشت مقدم او را اعزاز نموده برد قسمتی از اموال او و تفویض مناصب سابق او بدو فرمان داد (وصاف ۵۰۵، ۶۴۶ - ۶۴۷) -

پسر دیگر ملك اسلام **ملك اعدل عز الدین عبدالعزیز** است که پس از فوت پدر در غالب مناصب وی جانشین او گردید و پس از سوانح عدیده که برای او روی داد بالأخره در آخر ذی القعدة هفتصد و بیست و پنج در تبریز بسعایت دمشق خواجه پسر امیر چوپان بفرمان سلطان ابوسعید بقتل رسید و جنازه او را بشیراز برده در جنب مرقد پدر دفن کردند و بموت او دولت خاندان شیوخ طیبی در فارس منقرض گردید (شیراز نامه ص ۷۵ و فارسنامه ناصری ۱ : ۴۸) -

پسر دیگر ملك اسلام **ملك اعلم شمس الدین محمد** است که شرح احوال او در متن شد الاّزار بلافاصله بعد از شرح احوال پدرش مذکور است، او نیز در بعضی مشاغل پدر جانشین او گردیده بود و پس از فوت ملك عز الدین عبدالعزیز مذکور مدتی در اردو برای بدست آوردن مناصب از دست رفته آن خاندان تکاپوی نمود ولی هیچ مفید نیفتاد، وفات او در سنه هفتصد و سی و چهار باسی و پنج بوده است (شیراز نامه ۷۳، ۷۵، و مجمل فصیح خوافی در حوادث سنه ۷۳۴) -

پسران دیگر ملك اسلام عبارتند از ملك جلال الدین عبدالکریم و ملك قوام الدین عبدالله و ملك بدر الدین فضل الله و ملك رکن الدین محمود که هر یکی باستقلال والی و متصرف رکنی از ارکان مملکت بودند چه از بر و چه از بحر تا بطرف واسط و بصره و کیش و هرموز (شیراز نامه ۷۵، و فارسنامه ۱ : ۴۸) -

جمال الدین ملك اسلام دختری نیز داشته که زوجه **ملك عبدالسلام** بود و حکومت بعضی از بلاد فارس از اردو باو مفوض شده بود، پس از وفات ملك اسلام پسرش ملك عز الدین عبدالعزیز سابق الذکر عبدالسلام را بدست خواهر خود زهر

خورانید و او هلاک شد ، و بعد از آن در حدود سنه هفتصد و سیزده یا اندکی بعد از آن زین الدین علی بن عبدالسلام را از اردو بحکومت فارس فرستادند و مدت دو سال حکومت فارس بعهدۀ او بود (جغرافی تاریخی حافظ ابرو ص ۱۷۰) .

مدارک ، برای مزید اطلاع از سوانح احوال ملک اسلام جمال الدین ابراهیم بن محمد طیبی و خاندان او رجوع شود بمدارک ذیل : جامع التواریخ قسمت غازان طبع لندن سنه ۱۹۴۰ میلادی ص ۱۰۶ ، سبط العلی للحضرة العلیا نسخة عکسی کتابخانه ملی طهران ورق ۹۰ ب و ۱۳۰ ب ، حوادث الجامعة ۴۹۴ ، ۴۹۸ ، و صاف ۲۶۸ ، ۲۷۷ ، ۲۸۴ ، ۲۹۷ ، ۳۰۵ ، ۳۱۷ ، ۳۱۹ ، ۳۳۰ ، ۳۴۰ ، ۳۴۸ ، ۳۵۹ ، ۳۶۳ ، ۴۰۱ - ۴۰۵ ، ۵۰۵ - ۵۰۸ ، ۶۴۶ - ۶۴۷ ، شیرازنامه ۷۳ - ۷۵ ، ابن بطوطه ۲ : ۱۳۶ ، درر - الکامنة ۱ : ۵۹ - ۶۰ و ۳ : ۴۱۲ استطراداً ، جغرافیای تاریخی حافظ ابرو ۱۶۹ - ۱۷۰ ، مجمل فصیح خوافی^۱ در حوادث سنوات ۷۰۶ ، ۷۲۵ ، ۷۳۴ ، سذرات الذهب ۶ : ۱۳ ، فارسنامه ناصری ۱ ، ۴۳ - ۴۸ -

ص ۳۶۳ س ۲ ، فخر الدین الجار بردی ، شارح معروف شافیه ابن الحاجب و متوفی در تبریز در سنه ۷۴۶ ، مآخذ ترجمه احوال این شخص را در حاشیه ۳ از همین صفحه ۳۶۳ بدست داده ایم ، بر این مآخذ باید علاوه شود بعد از سبکی ، در الکامنة ج ۱ ص ۱۲۳ - ۱۲۴ -

۱ - عین عبارت او در مورد دوم یعنی سنه ۷۲۵ اینست ، سنه خمس و عشرين و سبعمائة ... قال ملک فخر الدین حاکم شیراز در تبریز ، فخر الدین درین عبارت نحو وضع و یقین تصحیح عز الدین ، است یعنی ملک عادل عز الدین عبدالعزیز بن ملک اسلام جمال الدین ابراهیم طیبی که بتصریح شیرازنامه و فارسنامه در این سال ۷۲۵ چنانکه در فوق مذکور شد در تبریز بسعادت دمشق خواجه یسر امیر چویان بقتل رسید ، و فخر الدین احمد یسر دیگر ملک اسلام است که وفاتش چنانکه نیز در فوق مذکور داشتیم در سنه ۷۰۴ در نزدیکیهای مهابد در هندوستان روی داد ، و عبارت فصیح خوافی در مورد سوم یعنی سنه ۷۳۴ از قرار ذیل است : سنه اربع و ثمان و سبعمائة وفات ملک شمس الدین بن شیخ جمال الدین حاکم شیراز برادر ملک عز الدین [عبدالعزیز] الکبشی وقیل سنه خمس و ثلاثین و سبعمائة ، و کبشی باین مناسبت گفته که این ملک عز الدین عبدالعزیز مدتها حاکم جزیره کشر بوده است .

در خصوص نسبت « جاربردی » ما در همان حاشیه نوشته‌ایم که با فحص شدید توانستیم معلوم کنیم که جاربردی نسبت بکجا و بچيست ، ولی بعد ها یکی از دوستان جلب نظر ما را باین فقره نمود که ظاهراً نام قلعه جاربرد یکی دو مرتبه در کتاب معروف « سیره السلطان جلال الدین منکبرنی » تألیف محمد بن احمد نسوی منشی پادشاه مزبور برده شده است و از آنجا صریحاً معلوم میشود که قلعه جاربرد از مضافات اران بوده است یعنی ناحیه وسیع واقع در شمال رود ارس و شمال آذربایجان و محصور بیز رود ارس از جنوب و رود کراز شمال که از دوره مغول ببعد قسمت شرقی آن ناحیه موسوم بقرا باغ گردید و از شهرهای مشهور آن ولایت گنجه و بردع و شمکور و نخجوان بوده است ، مؤلف مزبور در ص ۲۳۰ از کتاب مذکور گوید بعین عبارت : « ذکر حبس السلطان شرف الملك^۱ بقلعه جاربرد^۲ و قتله بعد شهر او اکثر ، کان السلطان لما قارب قلعه جاربرد^۳ وهی من مضافات اران و قد عزم ان یحبس شرف الملك بهار کب الیها لیتظرفی حالها و علم ان شرف الملك لا یتخلف عنه فلما صعد القلعة صعد معه شرف الملك واجتمع السلطان بوالیها و تقدم الیه سرّاً بانّه اذا نزل منع شرف الملك من النزول . . . [ثم بعد حبسه بائام] وجه صحبه ابن

۱ - یعنی فخرالدین علی بن ابوالقاسم جنیدی ملقب بشرف الملك وزیر سلطان جلال الدین منکبرنی که در حدود سنه ششصد و هجده بوزارت او منتصب شد و در شهر او اواسط سنه ششصد و بیست و هشت پس از آنکه بر سلطان عاصی شده بود و در قلعه جیران (= گیران) از قلاع اران تحصن جست و سلطان او را بلطایف الحیل بدست آورده بحکم سلطان در قلعه جاربرد محبوس گشتگویی ما بقتل رسید و این واقعه فقط چند ماهی قبل از قتل خود سلطان جلال الدین بدست اکراد در حوالی میافارقین در نیمه شوال همان سال ۶۲۸ روی داد ،

۲ - چنین است بعینه در متن چایی بجیم و الف و راه مهمله و یاء مثناة تحتانیه و باء موحده و راه و دال مهملتین (ولی مشهور در تلفظ این کلمه در نسبت جاربردی فاضل مشهور بدون یاء مثناة تحتانیه است) و طابع خود اینگونه تصحیح کرده است و ظاهراً بکلی حق با او بوده است ، ولی در اصل نسخه خطی بتصریح طابع این کلمه جاربرد بجا مهمله و تقدیم باء موحده بر یاء مثناة تحتانیه مرقوم است ،

۳ - چنین است در متن چایی یعنی بهمان املائی سطر قبل ، و از اینکه هیچ نیگوید در اصل خطی چگونه بوده شاید بتوان استنباط کرد که در آنجا نیز بعینه بهمین نحو مرقوم بوده است ولی یقین نمیتوان کرد ،

الوالی خمسة من السلاحداریة فأهلكوه واهلكوا بهلاكه الكرم الخ ، انتهى -
 وقبل ازین درس ۱۵۶ نیز باز ذکر ازین قلعه جاربرد آمده است منتهی آنجا
 باتنقیط فاسد چاپ شده است ، عین عبارت او اینست : « ذکر فتح شرف الملك اندریجان
 واران و السلطان بالعراق ، کان شرف الملك لما تخلف عن السلطان و اقام باذریجان
 صرف همته الی افتتاح القلاع العاصیة فاستمال قلوب من بدزمار من المقدمین و الأجناد
 بالوعد و التقد الی ان اجابوه الی تسلیمها و قبض علی ناصر الدین محمد و الزم تسلیم
 قلعة کهرام ، ثم نعی الیه سیف الدین قنقرا الانابکی و کان والیا بکنجه من قبل
 السلطان فنهض الیها و تسلّم من نائبه شمس الدین کرشاسف قلعتی هزل و جاربرد
 من اعمال اران الخ ، انتهى باختصار ۲ -

ص ۳۸۰ س ۲ باخر مانده ، الشیخ ابو عبدالله محمد بن عبدالله الهعروف
 ویاکویه ، در اواخر حاشیه ۳ ازین صفحه که تا س ۳۸۲ دنبالهاست نوشته ایم
 که در حواشی آخر کتاب ماعین عبارات جمیع ماخذ حاوی شرح احوال صاحب ترجمه
 مشارالیه را نقل خواهیم کرد ، ولی حالا که باینجا رسیده و با دقت بیشتری بان ماخذ
 مراجعه میکنیم می بینیم که بسیاری ازین ماخذ مانند نفعات الانس جامی و سفینه الاولیاء
 و ریاض العارفین و خزینة الأصفیاء و مجمع الفصحاء و فارسنامه ناصری و آثار عجم و طرائق
 الحقائق مکررات صرف است و همه اینها عین یا خلاصه نفعات را تکرار کرده اند بدون
 هیچ مطلب تازه مطلقا و اصلا لهذا بدیهی است که نقل عین عبارات این ماخذ که همه در
 حکم یک ماخذ و احداند متضمن هیچ فائده جز اتلاف وقت نویسنده و خواننده و جز
 عمل لغوی بیش نیست ، لهذا مصمم شدیم که فقط بنقل ماخذی که مستقل از بد بگر
 باشند اکتفا نمائیم ولی در آخر فصل بعادت خود فهرست عمده مدارکی را که حاوی
 شرح احوال صاحب ترجمه یا بنحوی از انحاء متضمن ذکر ازین باشند بدست دهم .
 و مقدمه گوئیم که آنچه راجع باسم و نسب صاحب ترجمه است و اشتباه اغلب

۱ - چنین است باتنقیط فاسد در متن مطبوع ، و در اصل نسخه خطی بتصحیح طابع : جاربرد ، -

۲ - نام صاحب ترجمه یعنی فخرالدین الجاربردی باز مجدداً در س ۳۷۹ س ۱۲ از شدالآزار برده

شده است ، -

تذکره های متأخرین درین خصوص و آنچه راجع باختلاف در تاریخ وفات اوست و آنچه راجع بشهرت اویبا با کوهی است که بدون هیچ شك تحریف عامیانه « با کویی » یا « با کویه » است و اشتباه عجیب صاحب اسرار التوحید در خصوص با کو نام جدّ اعلاّی صاحب ترجمه که خیال کرده مراد از آن شهر معروف با کو بر ساحل غربی بحر خزر است جمیع این مطالب را در حواشی ذیل صفحات ۳۸۰-۳۸۴ بنحویست و اشباع تحقیق کرده ایم و بیش محتاج باعاده آن مباحث در اینجا نیستیم ، و اینک شروع میکنیم بنقل نصوص مختلفه راجع بشرح احوال صاحب ترجمه :

۱ - اوّلین مأخذی از ماخذ موجوده که از صاحب ترجمه ابو عبدالله محمد بن عبدالله بن عبیدالله با کویه اسمی برده است تا آنجا که مادر طهران بدان دست رسی داریم تاریخ بغداد است تألیف ابوبکر احمد بن علی بن ثابت معروف بخطیب بغدادی متوفی در سنه ۴۶۳ ، در کتاب مزبور ترجمه احوالی از او ظاهراً مذکور نیست ولی در شرح احوال حسین بن منصور حلاج ج ۸ ص ۱۱۲-۱۲۹ بسیار مکرر حکایات بسیار ممتنع مفیدی راجع بسوانح احوال حلاج که صاحب ترجمه بلا واسطه از پسر حلاج احمد بن حسین بن منصور یا از بعضی دیگر از معاصرین حلاج شنیده بوده خطیب بغدادی بیک واسطه از صاحب ترجمه حاضر این با کویه روایت میکند ،

۲ - بعد از تاریخ بغداد در رساله معروف بر سائله قشیریّه تألیف ابوالقاسم عبدالکریم بن هوازن قشیری متوفی در سنه ۴۶۵ که با صاحب ترجمه معاصر و معاصر بوده فوق العاده مکرر و بلا واسطه از صاحب ترجمه روایت نموده و موضوع این روایات عموماً حکایات صوفیه و فواید و لطائف ایشان رسوانح احوال ایشان و امثال ذلك است و تقریباً میتوان گفت که کمتر صفحه ایست از کتاب مزبور که از عباراتی ازین قبیل سمعت الشیخ اباعبدالله بن با کویه الصوفی الشیرازی ، یا سمعت محمد بن عبدالله بن عبیدالله الصوفی الشیرازی ، یا اخبرنا ابو عبدالله بن عبدالله الشیرازی ، یا اخبرنا ابو عبدالله الشیرازی ، یا حدّثنا محمد بن عبدالله الشیرازی یا الصوفی ، یا سمعت الشیخ اباعبدالله بن با کویه يقول و نظایر این عبارات خالی باشد ، و اگر کسی جمیع رساله قشیریّه را من اولها الی آخرها استقراء کامل کند و جمیع مرویات و محکیات و فواید و لطایفی را که

قشیری از ابن باکویه مستقیماً و بلاواسطه در سرتاسر کتاب روایت نموده در یکجا جمع نماید مجموعه بسیار نفیس ممتعی فراهم خواهد آورد و در ضمن قطعاً اطلاعات بسیاری از اوضاع و احوال خود ابن باکویه و مشایخ او و رواة او و تنقلات او در بلاد کثیره که در آنجاها سفر و سیاحت کرده بدست خواهد آورد .-

۳- **انساب سمعانی** ، در این کتاب سمعانی در دوجا ذکری از صاحب ترجمه کرده است : یکی در عنوان « الباکویی » ورق ۶۲ الف از قرار ذیل : « الباکوی بفتح الباء المنقوطة بواحدة و ضم الكاف و فی آخرها یاء ان منقوطة بان باثنتین من تحتها هذه النسبة الی باکو و هی احدی بلاد دربند خزران عند شروان و المشهور بالنسبة البها . . . و ابو عبدالله محمد بن باکویه الشیرازی الباکوی منسوب الی جدّه کان من الصوفیة العلماء المکثرین من الحدیث و جمع حکایات الصوفیة رأی ابا عبدالله بن خفیف الشیرازی و جماعة روی عنه ابو سعد بن ابی صادق الحریری^۱ و الاستاد الامام ابو [القاسم] القشیری و ابنه ابوسعید و ابوصالح احمد بن عبدالملک المؤمن و جماعة کثیره آخرهم ابوبکر عبدالغفار بن محمد بن الحسین الشرویی^۲ و توفی بعد سنة عشرين و اربعمائة « انتهى » -

و **دیگر** در عنوان « الشیرازی » ورق ۳۴۷ الف ، و عین عبارت او از قرار ذیل است : « الشیرازی بکسر الشین المعجمة و الیاء الساکنه آخر الحروف و الراء المفتوحة بعدها الالف و فی آخرها الراء هذه النسبة الی شیراز و هی قصبه فارس و دارالملك بها خرج منها جماعة کثیره من اهل العلم و التصوف | ثم عدّ منهم جماعة الی ان قال [و ابو عبدالله محمد بن عبدالله بن باکویه الشیرازی التوفی ادرك ابن خفیف بشیراز ثم رحل و دخل اکثر بلاد الاسلام فی طلب الحکایات و جمع منها ما لم یجمعه غیره و روی الحدیث عن ابی عبدالله بن خفیف و غیره ، روی عنه ابو القاسم القشیری

۱ - تصحیح قیاسی قطعی ، در اصل بدون هیچ نقطه ، ذهبی در منبه س ۱۲۳ بورد و من حبره

بسا بور . . . ابوسعید علی بن عبدالله بن ابی صادق الحریری روی عن ابن باکویه ،

۲ - کذا فی الأصل بالشین المعجمة و الیاء الشائفة التحتانیة و الراء المعجمة و الواو و فی آخره یاء النسبة ،

انظر ترجمه فی اسباب السمعانی تحت نفس هذا العنوان ورق ۳۴۵ ب . -

و اولاده ابو سعد و ابو سعید و ابو منصور و ابوبکر احمد بن الحسین البیهقی و جماعة
و آخر من روی عنه ابو سعید بن عبدالله الحیری^۱ ثم بعده ابوبکر عبدالغفار بن محمد
الشیرازی^۲ و ختم بموته حدیثه و توفی فی سنة ثیف و عشرين و اربعمائة ، انتهى ،
۴ - اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید تألیف یکی از اعقاب ابوسعید

ابوالخیر موسوم بمحمد بن منور در حدود سنه ۵۷۰ - ۵۸۰ ، این کتاب سابقاً در
سنه ۱۸۹۹ میلادی در پترزبورغ بطبع رسیده است و سپس در سنه ۱۳۱۳ شمسی در
طهران باهتمام فاضل دانشمند آقای احمد بهمنیار تجدید طبعی از آن بعمل آمده ، در
این کتاب در دو موضع مختلف مجموعاً پنج حکایت راجع بروابط و مفاوضات بین
ابن باکویه صاحب ترجمه و ابوسعید ابوالخیر مندرج است : موضع اول در ص ۶۷ -
۶۹ است از چاپ طهران و حاوی سه حکایت است که عین آن سه حکایت را جامی در
نفحات الأوس بنقل از همین اسرار التوحید ولی بدون تسمیه مأخذ در شرح احوال
ابن باکویه گنجانیده است (نفحات طبع کلکته ص ۳۶۳ - ۳۶۵) ، و در این سه
حکایت روایت نفحات با متن چاپی اسرار التوحید در بعضی جاها تفاوت فاحش دارد
ولی همه جا روایت نفحات اقرب بصواب بنظر میآید ، و موضع دوم در ص ۱۷۰ -
۱۷۱ است و عبارت است فقط از دو حکایت ، و چون اسرار التوحید دو مرتبه چاپ شده
است و نفحات چندین مرتبه و نسخ آن هر دو کتاب بسیار فراوان است لهذا در نقل
محتویات این پنج حکایت در اینجا ضرورتی ندیدیم ،

۵ - تلبیس ابلیس که اسم دیگر آن نقد العلم و العلماء است تألیف ابوالفرج
عبدالرحمن بن الجوزی حنبلی متوفی در سنه ۵۹۷ ، موضوع این کتاب چنانکه اسم
آن حاکی است انتقاد از علم و علماء و تحذیر ایشان از وقوع در دامهای مکاید شیطان
است . کتاب مزبور دارای سیزده باب است و در سنه ۱۳۴۰ در مصر در ۴۴۰ صفحه
بطبع رسیده است ، باب عاشر این کتاب که مهم ترین و مفید ترین و طویل ترین ابواب
کتاب و شاغل ۲۳۴ صفحه از مجموع ۴۴۰ صفحه است (از ص ۱۷۱ الی ص ۴۰۵)

۱ - تصحیح قیاسی قطعی ، در اصل بدون نقطه ، - رجوع شود بحاشیه ۱ در صفحه قبل .

۲ - در اصل بدون پاء حرف دوّم - رجوع شود بحاشیه ۲ در صفحه قبل .

تماماً و منحصرأ وقف انتقاد صوفیه و انتقاد عقاید و اعمال و اقوال و عادات و رسوم ایشان است، در این قسمت از کتاب مؤلف بسیار مکرراً از صاحب ترجمه بچند واسطه روایاتی و حکایاتی راجع باحوال و اوضاع صوفیه نقل نموده است، و در اکثریت موارد از ابو بلفظ ابن باکویه و گاه نیز بلفظ ابو عبدالله بن باکویه یا ابو عبدالله الشیرازی یا فقط الشیرازی تعبیر میکند، و مجموع این روایات و حکایات که من بنحو اجمال شمرده و در پشت کتاب مزبور صفحات راجع بآنها را قید نموده‌ام (فقط در این قسمت از کتاب یعنی باب عاشر آن) متجاوز از چهل روایت است، و اگر کسی خواسته باشد نمونه از روایات و حکایات راجع بصوفیه را که ابن باکویه تمام عمر خود را صرف فراهم آوردن و جمع و التقاط آنها از افواه رجال و مشایخ صوفیه در اکثر اقطار بلاد اسلام نموده است بدست آورد باید عجله تمام رساله قشیریّه را چنانکه سابق نیز بدان اشاره کردیم و تمام فصل طویل راجع بترجمه بحسین بن منصور حلاج را در جلد هشتم تاریخ بغداد خطیب بغدادی را و سپس باب عاشر همین کتاب نقد العلم و العلماء ابن الجوزی را و بلکه تمام ابواب آن کتاب را نیز تتبع تام کامل نموده و جمیع روایاتی را که مؤلفین کتب ثلاثه مزبوره از صاحب ترجمه نقل نموده‌اند در یکجا جمع آورده و سپس ترجمه احوال او را که رافعی آتی الذکر در کتاب التّدوین ذکر نموده و حاوی یکی دوسه روایت دیگر از اوست نیز بر آن علاوه نماید و بدین طریق نمونه بسیار متنوع مفیدی از نوع روایات و قصص راجع بصوفیه که ابن باکویه در قسمت اعظم از عمر خود در سیاحتها و مسافرتهای دور و دراز خود در اغلب بلاد اسلامی با فعالیت خستگی ناپذیر خود جمع نموده بوده است فراهم آورده خواهد بود.

۶- کتاب التّدوین فی ذکر اخبار قزوین تألیف امام الدین ابوالقاسم عبدالکریم

ابن محمد بن عبدالکریم رافعی قزوینی متوفی در ذی القعدة سنه ۶۲۳، درس ۱۲۳ - ۱۲۴ از این کتاب نسخه عکسی کتابخانه ملی طهران از روی نسخه کتابخانه اسکندریه ترجمه احوالی از ابن باکویه مسطور است که قبلاً بعین عبارت نقل میشود:

« محمد بن عبدالله بن احمد بن باکویه الشیرازی ابو عبدالله الصوفی و

قد یسمی احمد شیخ معروف من الصوفیه الجوّالین المکثرین من کلاء المشایخ

و حكاياتهم و سمع الحديث الكثير و ورد قزوين و سمع بها ، قرأت على أمّ العلاء عاتكة بنت الحافظ ابي العلاء العطّار رحمهما الله ابناً عبد الأول عيسى بن شعيب ابناً ابو منصور عبدالوهاب بن احمد الثقفى الصوفى سنة سبعين واربعمائة ابناً ابو عبدالله محمد بن عبدالله بن احمد بن با كويه حدثنى ابو بكر احمد بن محمد بن اسحق الدينورى السنّى^٢ بالرّى^٣ اخبرنى ابو العباس بن قتيبة^٤ ابناً ابراهيم بن مزاحم بن يوسف بن سمّال بن يحيى الكنانى^٥ ابناً ابي عن جدّى يوسف ابناً عياض بن ابي قرصافة^٦ قال قال ابو قرصافة قال رسول الله يا عابشة لا تسكفى للضيف قتمليه و لكن اطعميه ممّا تأكلين ، و ابناً والدى رحمه الله و آخرون عن جامع السّقاء ابناً الشيخ ابو على الفضل الفارمدى ثنا شيخ الطريقة الجوّال فى الآفاق ابو عبدالله محمد بن عبدالله بن با كويه الشيرازى املاء ابناً ابو اسحق ابراهيم بن احمد القزوينى^٧ بها سمعت ابا بكر بن برد الأبهري قال دخلت على ابي بكر بن طاهر^٨ صاحب الجنيد و رأيت كواله وله ايام لم يتكلم ولم يتناول شيئاً فقلت له يا سيدي لو تفضلت و زودتنى بشى اتقوى به فى هذه السّفرة فانشأ يقول :

ذكرتك لا انى نيتك لمحة	واسع بنا فى الذّكر ذكر لسان
فكدت بلا موت اموت صباية	و هام اليك القلب بالطيران
ولما رأنى الوجد انك حاضرى	و انك موجود بكلّ مكان
فخطبت موجوداً بغير فكلم	و شاهدت مشهوداً بغير عيان ،

٧ - معجم البلدان ياقوت ج ١ ص ١٩٥ در عنوان ارّجان در ضمن تعداد مشاهير

١ - كذا فى الأصل

٢ - بضم السين المهمله و كسر النون المشدّده و فى آخره ياء النسبة كذا هو مضبوط بالقلم فى المشبه للذهبي ص ٢٧٨ من طبعة ليدن ،

٣ - تنقيط قياسى مشكوك ، و دراصل بدون هجج نقطه ،

٤ - تنقيط مشكوك . دراصل حرف دوّم نقطه ندارد ،

٥ - ابو قرصافة بكسر القاف و الصّاد المهمله جنّدة بن خيشنه الشامى صحابى له حديث و عنه يعقوب بن حسان (خلاصة تذهيب الكمال ص ٥٦ و ٤٠٤ ، و منتهى الأرب) ،

٦ - تصحيح قياسى مظنون ، - دراصل ، القزوينى

٧ - حلية الأولياء ج ١٠ ص ٣٥١-٣٥٢ ، رسالة تشيرى ٢٧ ، نفعات ٢٠٧ ،

آن شهر گوید: «و ابو عبدالله محمد بن الحسن الأرجانی حدّث عن ابی خلیفه الفضل بن الحباب الجمحی^۱ حدّث عنه^۲ محمد بن عبدالله بن باکویه الشیرازی^۳» -

۸ - سعدی فرماید در باب پنجم از بوستان:

ندانی که بابای کوهی چه گفت	بمردی که ناموس را شب نخت
برو جان بابا در اخلاص پیچ	که توانی از خلق بر بست هیچ
کسانی که فعلت پسندیده اند	هنوز از تو نقش برون دیده اند
چه قدر آورد بنده حور دیس	که زیر قبا دارد اندام پیس
نشاید بدستان شدت در بهشت	که بازت رود چادر از روی زشت

۹ - تاریخ گزیده حمدالله مستوفی ص ۷۸۵: «شیخ بابا کوهی بشیراز گویند

برادر پیر حسین شروانان [شروانی^۴ - ظ] بود [و] مرید شیخ ابو عبدالله خفیف^۵.

۱۰ - کتاب المشبه فی اسماء الرجال للذهبی ص ۲۲: «بالویه جماعة، وبکاف

[با کویه] محمد بن عبدالله بن احمد بن باکویه الشیرازی الصوفی روی عنه ابوبکر ابن خلف».

۱۱ - شیرازنامه تألیف معین الدین ابوالعبّاس احمد بن شهاب الدین ابوالخیر بن

ابوالفضل بن عزّ السّیدین مودود ذهبی شیرازی مشتهر بزرگوب متوفی در سنه ۷۸۹،

تألیف کتاب در حدود سنه ۷۴۵ بوده است در سلطنت شاه شیخ ابواسحق اینجو. شرح

احوال ابن باکویه در این کتاب چاپ طهران در ص ۱۰۳ مسطور است ولی چون این

نسخه چاپی بغایت سقیم و مغلوط است و مخصوصاً در این فصل مورد احتیاج ما دارای

یک غلط تاریخی بسیار بزرگی است لهذا ما ترجمه ابن باکویه را ذیلاً از نسخه خطی

بسیار قدیمی این کتاب مورخه ۸۳۳ که مکرّر در حواشی کتاب حاضر از آن گفتگو

کرده ایم نقل میکنیم (ورق ۶۱ ب - ۶۲ الف):

۱ - متوفی در سنه ۴۰۵، - معجم الأدباء ج ۶ ص ۱۳۴،

۲ - ای عن محمد بن الحسن الأرجانی، -

۳ - شیخ پیر حسین شروانی، وفاتش در سنه سبع و ستین و اربعمائة بود بهمد قائم خلیفه، در شروان

بولایت اران مدفون است (تاریخ گزیده بلافاصله قبل از ترجمه بابا کوهی).

« و منهم [ای من مشایخ الطبقة الاولى] الشيخ الامام العالم صاحب الحالات الغريبة و المکاشفات العجیبة ابو عبدالله^۱ محمد بن عبدالله بن عبيدالله معروف بباکویه در فنون علوم متبحر بود و بکمالات فضل متحلی و باستجماع خصال حمیده متخصص در رباعان شباب و عنقوان عمر^۲ بحضرت شیخ کبیر رسیده بود و از حضرت او روایت کرده که روزی شرح مسافری خود میفرمود، گفت در اوایل حال^۳ بشهر بصره بخدعت شیخ ابی الحسن اشعری رسیدم^۴ و در مجلس درس او بمشافهه بحث کرده و سخنان و تحقیقات من در موقع ارتضا و تحسین افتاد، و در نیشابور بصحبت ابوسعید بن ابی الخیر رسیده بود و باخدمتش اتفاق محاورات افتاده، و شیخ الوقت ابوالعباس نهاوندی را که از جمله خلفاء ابی عبدالله بن خفیف بوده بنهاوند دریافته و میان ایشان در طریقت نکتهای رفته و مناقشها در صحبت باهم نموده اند آخر الامر بوفور فضل و کمال او اعتراف فرموده اند، و بعضی بر آنند که از معاصران شیخ کبیر قدس سره بوده و آخر عهد او [را] دریافته، بچند وقت طریق مسافرت اختیار فرموده بعد از مدتی با شیراز مراجعت کرده و در کوهی که صبوی شهر است اقامت کرده و هم در آنجا وفات یافت و مدفن او مزاری معتبر است و بیابا کوهی اشتهار دارد، وفات کشف العارفين ابوسعید بن ابی الخیر بتاریخ سنه اربعین و اربعمائة بوده و وفات شیخ ابو عبدالله محمد باکویه بتاریخ سنه اثنتین و اربعین و اربعمائة واقع شده رحهما الله والله اعلم بالصواب « انتهى .

۱۲ - کتاب حاضر یعنی **شبه الازار** که نام صاحب ترجمه در دو نسخه ق ب از آن کتاب بغلط « علی بن محمد بن عبدالله » نوشته شده است بجای « محمد بن عبدالله

۱ - تصحیح نیاسی قطعی، در اصل ابو عبیدالله،

۲ - از ستاره در سطر پیش تا اینجا از شیرازنامه چایی افتاده است و این غلط بسیار بزرگی است چه لازمه آن این خواهد بود که ابن باکویه یا شیخ ابوالحسن اشعری معاصر بوده و در بصره با او مباحثات کرده باشد و این از حیث عصر و زمان از محالات هادی است چه وفات ابوالحسن اشعری در سنه ۳۲۴ بوده است (تبیین کذب المفتری ص ۱۴۷) و وفات ابن باکویه باختلاف اقوال در سنه ۴۲۰ و اند بوده یا در سنه ۴۲۴ بنا بر این ابن باکویه بنحو قدر متیقن ۹۶ یا ۱۱۸ سال بعد از وفات اشعری هنوز در حیات بوده است پس در چه سنی اشعری را در بصره ملاقات کرده و با او مباحثات نموده بوده است ۱۴ - ۳ - شیرازنامه چایی، رسیده

که در اغلب مأخذ مذکور در فوق مرقوم است و صواب نیز همان است لا غیر ، و در نسخه م از نسخ شد الازار نیز چنانکه در موقع خود در ص ۳۸۰ متعرض شده ایم نام صاحب ترجمه علی ماهوالصواب « محمد » مرقوم است نه علی ، و سپس این غلط از یکی ازین دو نسخه ق ب شد الازار یا یکی از نسخ منقوله از آنها بعموم تذکره های فارسی متأخر از آن^۱ مانند نفحات الانس جامی و سفینه الاولیاء و ریاض العارفين و خزینة الاصفیاء و مجمع الفصحاء و فارسنامه ناصری و آثار عجم و طرائق الحقائق سرایت کرده و همه آنها یکی بعد از دیگری این غلط را تکرار کرده اند گرچه بعضی از آنها مانند ریاض العارفين و فارسنامه ناصری و آثار عجم قول صواب را که نام او « محمد » بوده نیز با تردید نقل کرده اند - و ظاهراً سایر تذکره ها غیر از نفحات همه بنقل از نفحات این غلط را مرتکب شده اند نه بنقل از شد الازار که نسخ آن همیشه نادر بوده و در محل دسترس همه کس نبوده است ، و ما از خارج میدانیم که جامی شد الازار را بدست داشته و شرح احوال بعضی از مشایخ فارس را تقریباً بعین عبارت منتهی بعد از ترجمه بفارسی از آن کتاب در نفحات نقل کرده است و اغلب بدون تسمیه مأخذ ولی گاه نیز نام مأخذ خود را برده است مثلاً در شرح احوال شیخ زین الدین ابوبکر تایبادی حکایتی راجع باو از « کتابی که شیخ عالم مفسر معین السدین جنید شیرازی در شرح مزارت شیراز تصنیف کرده » نقل نموده است^۲ .

۱۳ و ۱۴ ب - قاموس تألیف محمد بن یعقوب فیروز آبادی متوفی در سنه ۸۱۶ یا ۸۱۷ ، در ماده ب و ک گوید : « و با کویه دو محمد بن عبدالله بن احمد^۳ بن با کویه شیرازی » ، و در **تاج العروس** که شرح قاموس است تألیف سید محمد مرتضی بن محمد بن محمد بن عبدالرزاق حسینی بلگرامی زبیدی متوفی در سنه ۱۲۰۵ در ماده ب ک ی گوید : « و با کویه جد محمد بن عبدالله بن احمد^۴ شیرازی الصوفی روی عنه

۱ - با استثناء هفت اقلیم که اصلاً نام او را ذکر نکرده و از او فقط بلفظ « شیخ ابو عبدالله با کوی » تعبیر کرده است . ۲ - یعنی حکایتی که در ص ۱۱۹-۱۲۰ شد الازار مسطور است .

۳ - چنانکه از اینجا و از ما تقدّم معلوم میشود در ندوین رافعی و دره شته ذهبی و قاموس و تاج العروس نام حد این با کویه را « احمد » نوشته اند بجای « عبدالله » که در اکثر مأخذ مسطور است .

ابوبکر بن خلف و ابوالقاسم القشیری ، « و در ماده ب و ک نیز تقریباً عین همین عبارت را تکرار کرده است » -

۱۴ - **لسان المیزان** تألیف ابن حجر عسقلانی متوفی در سنه ۸۵۲ ، ج ۵

ص ۲۳۰ - ۲۳۱ عین عبارت او از قرار ذیل است: « محمد بن عبدالله بن عبیدالله بن باکویه الشیرازی الصوفی ، ذکره عبدالغافر فی السیاق فقال شیخ الصوفیة فی وقته العالم بطریقهم الجامع لحکایاتهم و سیرهم الی ان قال و سمع الحدیث و روى الا ان الثقات توقفوا فی سماعاته و ذکروا ان خیر ما یروی عنه الحکایات ، و یحکی عنه انه ادرك المتنبی بشیراز^۱ و سمع منه جدی و اخوانی و ابی و الله اعلم بذلك ، مات سنة ثمان و ائنتین^۲ [کذا ؟] و اربعمائتة وقع لنا جزء من حدیثه و قد حدثت عن محمد بن خنیف و ابی بکر القطیعی و ابی احمد بن عدی و علی بن عبدالرحمن الکتانی و ابی بکر بن المقرئ و غیرهم ، روى عنه ابوالقاسم القشیری و اولاده و ابوبکر بن خالد و آخرون ، قال ابو عبدالله المؤذن نظرت فی اجزاء ابی عبدالله بن باکویه فلم ار علیها آثار السماع و ذکر نحو ما تقدم عن عبدالغافر ، انتهى » -

۱۵ - **نفحات الانس** که مابین سنوات ۸۸۱ - ۸۸۳ تألیف شده است ، آنچه

جامی در این کتاب در خصوص شرح احوال ابن باکویه آورده عبارت است اولاً از عین فصل حاضر شد الا زار منتهی بفارسی و ثانیاً سه حکایت راجع باین باکویه و ابوسعید ابوالخیر منقول از اسرار التوحید که در ص ۵۵۳ سابقاً بدان اشاره کرده ایم رجوع بدانجا شود ، و چون نفحات الانس بسیار مکرر بطبع رسیده است و نسخ آن بغایت فراوان است لهذا از نقل ترجمه ابن باکویه از آن کتاب در این حواشی صرف نظر نمودیم هر که خواهد بخود آن مأخذ رجوع نماید .

۱۶ - **هفت اقلیم** تألیف امین احمد رازی در سنه ۱۰۰۲ هزار و دو ، مؤلف در

تحت عنوان « شیراز » شرح احوال بسیار مختصری از صاحب ترجمه نگاشته از قرار ذیل بعین عبارت : « **شیخ ابو عبدالله باکو** ، در اکثری از علوم منبجر بوده و بعد از

۱ - انظر ص ۳۸۴ حاشیة رقم ۱ و ما نقلناه هناك عن رسالة القشیری فی هذا الموضوع .

۲ - کذا بینه فی الاصل وهو غلط واضح لم یهدأ به بیچ ،

سیاحت موفور بشیراز معاودت کرده در مغاره کوهی بطریق انزوا بسر می برده ، از
خواجه عبدالله انصاری نقل است که ابو عبدالله سفر بسیار کرده و حکایات بسیار در ذکر
داشته آنچه من از وی انتخاب کرده و نوشته ام سی هزار حکایت و سی هزار حدیث
است ، انتهى ،

راقم سطور گوید صاحب هفت اقلیم بدون شك این مطلب را از نفعات الأئس
جامی نقل کرده که در ضمن ترجمه احوال شیخ ابو عبدالله طاقی سجستانی هروی از
مشایخ خواجه عبدالله انصاری گوید (ص ۳۸۳ از چاپ کلکته) : « شیخ الاسلام [خواجه
عبدالله انصاری] گفت که شیخ ابو عبدالله بن باکویه الشیرازی سفرهای نیکو کرده
بود و مشایخ جهان همه را دیده بود و حکایات بسیار داشت از ایشان ، من خود ازو
با انتخاب سی هزار حکایت نوشته ام و سی هزار حدیث ، شیخ الاسلام گفت که وی
ملك بود بهانه تصوف و از همه علوم با نصیب و وی مرا تعظیم می داشت که کس را
نمیداشت هر گاه که من پیش وی در آمدنی برپای خاستی و مشایخ نیشابور را چون
ابن ابی الخیر و جز او برپای نمی خاست و فراست عظیم داشت ، انتهى ، -

۱۷ - ۲۳ - عبارت است از هفت تذکره فارسی متأخر از هفت اقلیم یعنی سفینه -
الاولیاء چاپ لکهنو ص ۱۶۳ ، و ریاض العارفین ص ۱۲۷ - ۱۲۸ ، و خزینة الأصفیاء
ج ۲ ص ۲۲۹ - ۲۳۰ ، و مجمع الفصحاء ج ۱ ص ۴۸۷ - ۴۸۸ ، و فارسنامه ناصری ج ۲
دوسه موضع : ص ۱۵۰ و ۱۵۵ و ۱۵۷ ، و آثار عجم ص ۴۸۴ ، و طرائق الحقائق ج ۲
ص ۲۲۲ ، که هر کدام کما بیش خلاصه مسطورات نفعات الأئس را در شرح احوال
صاحب ترجمه ذکر کرده اند و همه حاوی همان غلط سابق الذکر در باب اسم او میباشند
یعنی اسم او را « علی » بجای « محمد » نگاشته اند گرچه بعضی روایت صحیح را نیز
نقل کرده اند ، و بعلاوه بعضی از آنها مانند ریاض العارفین و بنقل از آن فارسنامه
ناصری و طرائق الحقائق متضمن پاره افسانه های بکلی بی اصل بی اساس واهی میباشند
که در هیچیک از ما خدمتقدمه سابق بر آنها مطلقاً و اصلاً بوجه من الوجوه اثری و نشانی

۱ - چنین است در نفعات نسخه چاپ کلکته ص ۲۸۲ ، ولی در نسخه خطی آقای اقبال ، ص ۱۰۰ هزار
حدیث « دارد -

از آنها دیده و شنیده نشده و معلوم نیست منشأ این اکاذیب و مجعولات از کی و از کجا بوده است و لهذا از نقل عبارات آنها که جز اغراء بجهل و اضلال خواننده و تخلید کذب در بطون کتب متضمن هیچ فایده دیگر نیست بکلی صرف نظر کردیم .

دیوان منسوب بیابا کوهی

و در ختام این فقره را نا گفته نگذریم که در سنه ۱۳۴۷ قمری در شیراز دیوانی منسوب بصاحب ترجمه باسم دیوان بابا کوهی بطبع رسیده است حاوی ۲۴۵ غزل از غزلهای عرفانی خشک بی روح بی فوق بی حالات از جنس غزلهای شیرین مغربی ولی بمراتب از آن پائین تر و پست تر با تخلص « کوهی » و گاه نیز با تخلص « انسان » و ۲۰ رباعی و یکی دوسه قطعه و یک ترجیع بند که مجموعاً قریب دوهزار بیت میشود این دیوان در همان وهله اول و بمجرّد افکندن یک نظر سطحی و خواندن یک صفحه از آن کسی که کمترین انسی باشعار فارسی و تحولات آن در طی قرون متطاوله داشته باشد بایمان مغلظه سوگند خواهد خورد که حتی یک مصراع از تمام آن دیوان از این با کویه صاحب ترجمه یعنی از کسی که معاصر فردوسی و عنصری و قرخی و عسجدی و آن طبقه از شعرا بوده نیست :

زیرا که اولاً این اشعار از حیث اسلوب و انشاء و طرز تعبیر و تألیف کلمات و جمل فوق العاده مستحدث و جدید است و بنحو قطع و یقین و حتم محال و ممتنع است که مقدم بر قرن نهم یا دهم باشد ، و چگونه میتواند این اشعار از یکی از اهالی قرن چهارم و پنجم باشد در صورتیکه قائل این اشعار صریحاً و اضحاً بسیاری از غزلهای حافظ یا منسوب بحافظ را بهمان وزن و قافیه یا بهمان وزن و ردیف ولی با هزار درجه تفاوت در فصاحت و بلاغت و حسن و ملاححت استقبال نموده ، مثلاً این غزل حافظ را :

طالب اگر مدد کند دامنش آورم بکف	گریبکشم زهی طرب و ربکشد زهی شرف
از خم ابروی توام هیچ گشایشی نشد	وہ کہ در این خیال کج عمر عزیز شد تلف
صوفی شهرین کہ چون لقمه شبهه میخورد	پاردمش دراز باد این حیوان خوش علف
بی خبرند زاهدان نقش بخوان ولا نقل	مست ریاست محتسب باده بده ولا تخف
حافظ اگر قدم زنی در ره خاندان بصدق	بدرقه رعت شود همت شحنة النجف

بعین همان وزن و همان قوافی استقبال نموده و گفته :

دوش بخواب دیده‌ام حضرت شحنة‌التبجف
شمع صفت بسوختی شب همه شب برای حق
گفت بدان تو نفس خود تا برسی بمن عرف
بهر چه کسره بگو عمر عزیز را تلف
چون حیوان چه میدوی در پی خوردن علف
لطف خدا بگو بدت پیش یا ولا تخف

و نیز این غزل حافظ را در دو غزل از خود استقبال نموده و تمام قوافی غزل خواجه را چنانکه در ذیل مشاهده میشود عیناً بکار برده است :

حافظ گوید

ای صبا گر بگفتری بر ساحل رود ارس
منزل سلمی که بادش هر دم از ماصد سلام
بوسه زن بر خاک آن وادی* و مشکین کن نفس
پیر صدای ساربانان بینی و بانگ جرس
محمل جانان بیوس آنکه بزاری عرضه دار
من که قول ناصحانرا خواندمی قول رباب
عشرت شبگیر کن می نوش کاند در راه عشق
عشقبازی کار بازی نیست ای دل سرباز
دل بر غبت می سپارد جان بچشم مست یار
طوطیان در شکرستان کاهرانی میکنند
نام حافظ گریب آید بر زبان کلک دوست

کوهی گوید

تا شدم از آه دل در عشق او آتش نفس
آمد از امکان و واجب کاروان سالار غیب
شد روان از دیده من بحر عثمان و ارس
ناله اشیا بود در کاروان بانگ جرس
وه چه سراسر است اینک در شهر دل مار و زوشب
کردم از دزد و عس فریاد پیش خال او
لعل او خندان شد و گفتا منم فریاد رس
حق شناسان دو عالم را همه يك حرف بس
دل که بگذشت از خیال شهوت و حرم و موس
بنی (۱) جز او نیست باقی در دو عالم هیچکس
کوهیا بر چرخ چارم رفت چون عیسی بدم
کل شی هالك الا وجهه تفسیر چیست

۱ - کنایه (غلط عروضی وزنی) .

گفتمش چشمم چو محرم نیست بر روی شما کرد حلوائی لب لعلت چرا پرد مگس
 فاذ کرونی گفت اول یاد کرد آخر ز ما یش ازین مارا از آن حضرت نباشد ملتس
 و همچنین این غزلهای حافظ یا منسوب به حافظ را که ذیلاً فقط بمطالع آنها و
 مطالع غزلهای کوهی اشاره خواهد شد استقبال نموده است :

ای فروغ حسن ماه از روی رخشان شما آبسروی خوبی از چاه زنخدان شما
 (حافظ)

کوهی این غزل را فقط در وزن و ردیف « شما » استقبال نموده نه در قوافی :
 سوختم پروانه سان از شمع رخسار شما باز گشتم زنده از لعل شکر بار شما
 (کوهی)

یوسف گمگشته باز آید بکنعان غم مخور کلبه احزان شود روزی گلستان غم مخور
 (حافظ)

ای دل دیوانه از اندوه جانان غم مخور وصل خواهی دید زود از درد هجران غم مخور
 (کوهی)

درد ما را نیست درمان الغیث هجر ما را نیست پایان الغیث (حافظ)
 درد جان داریم درمان الغیث داد خواهانیم سلطان الغیث (کوهی)
 بلبل برک گلی خوش رنگ در منقار داشت واندران برک و نوا خوش ناله های زار داشت
 (حافظ)

جانم از صبح اجل چون دیده بردیدار داشت تا ابد هم دل تمنای رخ دلدار داشت
 (کوهی)

از رقیبت دلم نیافت خلاص زانکه القاص لایحی القاص (منسوب به حافظ)
 مگر من از بلا مجوی خلاص حق چو فرمود لات حین مناص (کوهی)
 کرد عذار یار من تا بنوشت حسن خط ماه ز حسن روی او راست فتاده در غلط
 (منسوب به حافظ)

جمله توئی و من نیم نیست درین میان غلط بر رخ تست دیده ام هر دو جهان چو خال و خط
 (کوهی)

بامدادان که ز خلوتگه کاخ ابداع شمع خاور فکند بر همه اطراف شعاع
(حافظ)

صبح چون شعله خورشید بر آورد شعاع گشت روشن که جهانست رخ را اقطاع
(کوهی)

و بغیر اینها غزلهای دیگری نیز از خواجه را استقبال نموده که محض احتراز
از تطویل از اشاره بدانها صرف نظر نمودیم

وثانیاً اغلب اشعار این شاعر «کوهی» تخلص بی نهایت عامیانه و بسیارست
و رکبیک و بازاری است و از جنس اشعار در اویش دوره گرد است که در بازارها و معابر
معمولاً اینگونه اشعار صوفیانه یا مشتمل بر مناقب ائمه علیهم السلام را با آواز بلند
میخوانند و کسبه و عابرین هر کدام چیزی بآنها میدهند، و خود قائل اشعار
این دیوان نیز ظاهراً یکی از همین قبیل در اویش عامی امی بوده که بعضی اصطلاحات
و تعبیّرات عرفانی خشک عاری از هر جنبه شعری و فوقی را طوطی وار توأم با بعضی از
آیات و اخبار مربوطه (بزعم ایشان) بدان در حفظ داشته و در هر موقع بمناسبت یا
بی مناسبت آن اصطلاحات را ملقّق با آن آیات و اخبار در ضمن اشعار عامیانه مشحون از
اغلاط لغوی و نحوی و صرفی و عروضی و اغلب نیز نامفهوم تکرار میگردیده است از قبیل
این اشعار مثلاً :

قل هو الله احد وصف خداست آه آه از شهد بکشتا می پرس
بارسرقائی و جان سر نای اوست همچونی بنواز و از سر با می پرس
و این اشعار :

حلقه حور بود فصل بهاران کینک چتر درویش بود موسم باران کینک
آدم از جنت فردوس چو بر خاک افتاد موی شد بر بدن آدم گریبان کینک

الی آخر ایات هجده گانه با هجده ردیف «کینک» !

و این اشعار با غلاط املائی قبیح :

از اضافات کرده ایم اسقاط
 در جهان ساختم بنان جوی
 جامه روح را بدوخت خدا
 هر که او رفت در پی شیطان
 بسکه بستی خیال خال و خطش
 که چنانکه ملاحظه میشود در بیت چهارم بجای خطوات بمعنی قدمها جمع خطوة بمعنی قدم خطواط استعمال کرده است با طاء مؤلفه مهمله و آنرا باخیاط و خطاط و قیراط قافیه بسته است ۱

و ثالثاً در هیچیک از ماخذ سابق الذکر که عین عبارت اغلب آنها را پیش ازین نقل کرده ایم چنانکه ملاحظه شد مطلقاً و اصلاً احدی از مؤلفین قبل از ریاض العارفین بهیچ وجه من الوجوه ادنی اشاره باینکه ابن با کویه در مدّة العمر خود یک بیت شعر گفته بوده نکرده اند و اولین تذکره که عدّه از اشعار این دیوان را از شاعری گمنام متخلص بکوهی نقل کرده و آنها را بغلط بصاحب ترجمه محل گفتگوی ما یعنی ابن با کویه معروف بیابا کوهی نسبت داده تا آنجا که راقم سطور اطلاع دارد ریاض العارفین مرحوم رضا قلیخان هدایت است که در حدود ۱۲۶۰ یعنی در اواخر قرن سیزدهم تألیف شده است ۲ و از دو نسخه این دیوان که چاپ شیراز از روی آن بعمل آمده چنانکه در مقدمه آن چاپ مرقوم است یکی از آنها مورخ است بسنه ۱۱۶۹ و دیگری بسنه ۱۱۸۹ ، و یک نسخه دیگر ازین دیوان که اندکی از دو نسخه سابق قدیم تراست و تاریخ کتابت در سنه ۱۰۸۸ یعنی در اواخر قرن یازدهم است در کتابخانه موزه بریطانیه موجود است ۲ .

پس چنانکه ملاحظه میشود عدم اشاره احدی از مؤلفین قبل از ریاض العارفین باینکه ابن با کویه هیچوقت در عمر خود شعری گفته و با شعر و شاعری سروکاری

۱ - یعنی قیراط ، ۲ - یعنی جرات که ترکیب بمعنی ماست معروف است
 ۳ - سپس خود او در مجمع الفصحا ۱ ، ۴۸۷ نیز عین مندرجات ریاض العارفین را خلاصه کرده است ، و بعد ها صاحبان فارسنامه ناصری ۲ ، ۱۵۰ ، و آثار عجم ۴ ، ۴۸۴ ، و طرائق الحقائق ۲ ، ۲۲۲ همه علی العمیاء بتابعت مرحوم هدایت این غلط را در کتب خود تکرار کرده اند .
 ۲ - رجوع شود بنیدل فهرست نسخ فارسی موجوده در کتابخانه موزه بریطانیه تألیف ریوس ۱۲۸-۱۲۹ ،

داشته و نهایت جدت تاریخ کتابت سه نسخه موجوده از دیوان منسوب غلطاً بیابا کوهی که قدیمترین آنها در اواخر قرن یازدهم (سنه ۱۰۸۸) یعنی متجاوز از ششصد و پنجاه سال بعد از بیابا کوهی کتابت شده، و صبغه فوق العاده جدید سبک و اسلوب این اشعار نسبت با اشعار شعراء قرن چهارم و پنجم، و اشمال این دیوان چنانکه سابق مفصلاً در آن باب بحث کردیم بر عده کثیری از غزلهایی که شاعر در آنها صریحاً و واضحاً باستقبال غزلهای حافظ رفته و اشاره شاعر بکشاف^۱ [زمخشری] و «خط تعلق»^۲ و علاوه بر همه اینها سخافت خارج از حد تصور غالب اشعار این دیوان، مجموع این قرائن و امارات جای کمترین شك و تردیدی برای احدی که مأنوس بشعر و ادبیات فارسی باشد باقی نمیگذارد که نسبت دادن این اشعار یکی از فحول فضلاء و علماء و مشایخ تصوف اواسط قرن چهارم و اوایل قرن پنجم یعنی ابو عبدالله محمد بن عبدالله بن باکویه^۳ شیرازی از محالات و ممتنغات است، و واضح است که چیزی که باعث اشتباه بعضی از جهال ایرانیان گردیده و این دیوان را نسبت بیابا کوهی داده اند فقط اشتراک لفظی «کوهی» است که تخلص این شاعر مجهول گمنام از اهالی قرن نهم یا دهم بوده با بیابا کوهی معروف که از اهالی قرن چهارم و پنجم بوده است، و «بیابا کوهی» نیز چنانکه سابق گفتیم تعریف عامیانه «با کویی» است که نسبت صاحب ترجمه مانحن فیه بوده بجد اعلای خود با کویه و بعدها در زمان عوام شیراز بمناسبت سکنی گزیدن وی در اواخر عمر بعد از مراجعت از سفرهای دور و دراز خود در کوه معروف شمالی شیراز و وفات وی و دفن وی در همان کوه کلمه با کوئی بیابا کوهی تعریف شده است، ...

پایان رسید حواشی او آخر کتاب شدالازار بقلم عبد ضعیف محمد بن عبد الوهاب بن عبدالعلی قزوینی گلپزوری عفی عنه در چهارم جمادی الآخره سنه هزار و سیصد و شصت و هفت هجری قمری مطابق بیست و پنجم فروردین سنه هزار و سیصد و بیست و هفت هجری شمسی در منزل خود در کوچه دانش خیابان فروردین از محلات شمال غربی طهران حامداً و مصدباً به -

۱ - زچشم او بیاموزند خود علم نظر بازی که از هر غزوه شوخن دوصد کشاف می آید (این با کویه در سنه ۴۴۲ وفات یافته و زمخشری صاحب کشاف در سنه ۴۶۲ متولد شده یعنی ۲۵ سال بعد از وفات این با کویه).

۲ - خط رخسار یار شد تعلق تا دام شد عشق دوست رفیق.

۳ - خط رخسار یار شد تعلق

